

سخن هیس!

معارف غور در اوج بی‌بندوباری‌ها!

معارف کانون خبره‌گان، مهد علم و دانش، جایی‌که انسان‌ها تربیت می‌شوند و به بلوغ فکری می‌رسند. معارف، قسمی که از نامش هویدا است انسان‌ها، ندانسته‌های‌شان را در آن‌جا جست‌وجو نموده و خود را آراسته با علم و دانش می‌کنند.

اما، متأسفانه در کشوری به نام افغانستان که ما زندگی داریم، معارف‌اش مانند دیگر امور آن، به پرت‌گاه نابودی و اضمحلال فرورفته است. هر پدر و مادری که فرزندان‌شان را صبح با تشویق و ترغیب آن‌چنانی به مکتب می‌فرستند تا آینده‌شان را با فراگرفتن علم و دانش و رفتن به مکتب تضمین کنند، نمیدانند که آنها تنها با رفتن و آمدن به مکتب، درس‌خواندن و فراگرفتن علم را نزد فامیل‌های‌شان تمثیل می‌کنند. خبری از درس نیست. اگر باشد آن هم در مرکز شهرها و بعضی از مراکز ولسوالی‌ها محدود است. داریم دانش‌آموزانی از صنف‌های هفت و هشت مکتب را که تا حال نوشتن نام خود را نمی‌دانند چه رسد به روز آزمون‌که پاسخ‌سوالات را درست ارایه کنند.

اگر در قریه‌های دوردست نظر انداخته شود می‌بینیم که مکتب‌ها را کسانی اداره می‌کنند که بزرگ محل اند و یا از نزدیکان شان که اصلن درس نخوانده‌اند، یک نهاد علمی را مدیریت می‌کند با وجودی‌که ده‌ها تحصیل کرده در روی جاده‌های شهر و دهات، از فرط بیکاری سرک متر می‌کنند.

در ولایت غور بیش از یک دهه می‌شود با وجودی که پول‌های فراوانی در راستای بهبود معارف و کیفیت و کمیت آن به مصرف رسیده؛ هنوز هم دیده می‌شود که سطح کیفیت تدریس در مکاتب، بیش از پیش رو به نزول بوده و نمونه‌ی بارز آن، بی‌نتیجه ماندن صدها اشتراک کننده کانکور، بسته بودن بسیاری از مکاتب، گزینش افراد به گونه‌ی مصلحتی و انداختن پول معارف به جیب کسانی‌که زورمند محل هستند تا تحصیل کرده و مستحق. هم‌چنان موسسات همکار، که در بخش معارف پول‌های زیادی را به مصرف می‌رسانند، بیش‌ترین بخش این پول‌ها به جیب افراد زورمند و خویشان شان می‌ریزد و به جای این‌که برای پر کردن ذهن اطفال این جامعه از علم به کار برده شود برای پر کردن جیب‌های سوراخ و شکم‌های چشم‌گشّنه‌ی قوماندان صاحب‌ها و بزرگان محل استفاده می‌شود.

همیش جهت اصلاح کارهای‌عامه و مردمی و بهینه‌سازی امور یک نهاد، نمی‌شود تنها از بعد انتقاد و منفی‌گرایی بدون ارایه راه‌حل به هدف اصلی که همانا نتیجه مثبت است، رسید. چون در باب معارف نهادهای حقوقی و مدنی دادخواهی نمودند و مشکلات معارف را برجسته ساختند که سر و صدهای زیادی را در پی‌داشت. حتا فاروق وردک وزیر پیشین معارف کشور سال گذشته حین سفری‌که در هرات به سر می‌برد، با شنیدن این سر و صدها از طریق رسانه‌ها به مردم وعده سپرد که به غور سفر می‌کند و به مشکلات معارف این ولایت رسیدگی می‌کند. شوربختانه تا حال مردم غور انتظار آقای وردک را جهت آوردن اصلاح در ارگان معارف می‌کشند. مسوولین معارف واقعن اگر می‌خواهند که این نهاد علمی و مردمی از سردرگمی و عدم ارایه خدمت به نسل آینده، نجات پیدا کند باید به چند نکته زیر توجه لازم نمایند:

✓ اتکا به شایسته‌سالاری؛

✓ بیرون نمودن معارف از حلقه، حزب، فامیل و قوم به یک نهاد مردمی؛

✓ نظارت واقع‌بینانه از کیفیت و کمیت درس؛

✓ و توجه لازم به مجازات و مکافات.

به امید باز شدن مکاتب در بسته و من الله توفیق.

منبع: *hiDoctor.ir*

بسیاری از افراد هستند که تمایلی به این موضوع ندارند که کسی از زندگی شان سر در بیاورد و دوست دارند که احساسات و شخصیت خود را پنهان نگاه دارند. در این مطلب در مورد شناخت شخصیت افراد از روی امضای آنها برای شما مطالبی جمع آوری کرده ایم.

حتی اگر هم خودش بخواهد، نمی‌تواند آنچه درونش است را پنهان کند. کافی است کمی با فوت و فن‌های شخصیت‌شناسی آشنا باشید و نتیجه چند تحقیق را به دقت خوانده باشید، تا دست هر کسی برایتان رو شود. اگر می خواهید بدانید بغل‌دستی تان، واقعا کیست و چه ویژگی‌هایی دارد، بهتر است یک قلم و کاغذ جلوش بگذارید و بخواهید برای یادگاری هم که شده به شما امضا بدهد. متخصصان نشانه‌شناس و گروهی از روانشناسان، معتقدند که شیوه امضا کردن آدم‌ها می‌تواند برخی از خصوصیات شان را آشکار کند و به ما بگوید که در مقابل شان باید چه رفتاری را در پیش بگیریم.

امضای منطقی‌ها

اگر در زمان امضا کردن، خودکار را به طرف عقربه‌های ساعت حرکت می‌دهد، فردی منطقی است. اما اگر برعکس این حرکت را انجام می‌دهد، احتمالاً با فردی روبه‌رو هستید که به آسانی دلایل شما را نمی‌پذیرد و قانع نمی‌شود، چرا که افرادی که برخلاف عقربه‌های ساعت امضا می‌کنند، معمولاً آدم‌هایی غیرمنطقی هستند. پس بهتر است زمانی که فرد مقابل تان امضا می‌کند، در کنارش حضور داشته باشید تا علاوه بر شکل امضا، بتوانید جهت حرکت خودکار روی کاغذ را هم ببینید.

امضای بی‌خیال‌ها

کسانی که امضایشان، گنگ و خط‌خطی است و با عجله و بدون درنگ امضا می‌کنند، زندگی را آسان می‌گیرند و به خاطر موانعی که بر سر راه شان است، زندگی را به کام خود تلخ نمی‌کنند. اگر شما هم آدم آسان‌گیری باشید، در کنار آنها خوش خواهید گذراند؛ اما اگر سخت‌گیر و عصبی باشید بودن با آنها برای تان سخت‌ترین کار خواهد بود.

امضای جدی‌ها

آدم‌هایی که هنگام امضا کردن، خودکار را روی کاغذ فشار می‌دهند، اغلب افراد جدی و منظمی هستند. اگر کاری را به آنها سپرده اید، نی‌زی نیست که نگران انجام شدنش باشید، چون نظم آنها نگرانی شما را برطرف می‌کند؛ اما باید بدانید که این افراد استرس زیادی دارند و احتمال دارد از ضربه‌ای یا سختی ای که در کودکی خورده اند، آسیب دیده باشند.

امضای مرموز‌ها

اگر هنگام امضا کردن، خودکار را آرام حرکت می‌دهد و مراقب است که به بهترین شکل امضا کند، احتمالاً شخصیتش با آنچه بروز می‌دهد

سال اول ■ شماره چهارم ■ جوزای ۱۳۹۴ آفتابی

از روی امضای فرد، شخصیت اورا تشخیص دهید



متفاوت است و می‌خواهد در مقابل شما، خود را بهتر از آنچه که هست جلوه دهد. در مقابل چنین فردی کمی محتاط باشید و زمان بیشتری را صرف شناختن خود واقعی اش در نظر بگیرید، چرا که به احتمال زیاد، او چیزهای زیادی را برای پنهان کردن از شما دارد.

امضای مغرورها

آدم‌هایی که به جای امضا کردن، نام خود را می‌نویسند، خود را فردی باارزش می‌دانند و به توانایی‌هایشان ایمان دارند. آنها دوست دارند نامشان را در همه جا مطرح کنند و آنقدر خود را مطرح و توانمند می‌دانند که ممکن است گاهی مغرور و خودخواه جلوه کنند. این افراد تمام تلاش شان را می‌کنند تا در موقعیت‌های شایسته‌ای قرار بگیرند و از این راه احساس غرور شان را ارضا کنند.

امضای برون‌گراها

اگر با فردی روبه‌رو هستید که بزرگ و با حروف درشت امضا می‌کند، احتمالاً با یک برون‌گرا در ارتباط هستید. بررسی‌ها می‌گوید آنها افراد با اعتماد به نفسی هستند که گاهی خودشان را بیش از حد باور دارند اما به دلیل اراده قوی شان می‌توانید روی آنها حساب کنید. از طرف دیگر، کسانی که در سمت راست یک متن امضا می‌کنند، آدم‌هایی برون‌گرا و اجتماعی هستند که خیلی راحت با غریبه‌ها صمیمی می‌شوند و اگر با چنین فردی به مهمانی دعوت شوید، حتماً به شما خوش می‌گذرد.

امضای درون‌گراها

افرادی که سمت چپ صفحه‌را برای امضا کردن انتخاب می‌کنند، آدم های خجالتی و درون‌گرایی هستند که راحت با هرکسی کنار نمی‌آیند. این افراد از این‌که به جمعی وارد شوند که کسی را در آن نمی‌شناسند عذاب می‌کشند و دوست ندارند کسی سر از کار شان در بیاورد. آنها سرشان به کار خودشان گرم است و قرار گرفتن در موقعیت‌های ناگهانی، می‌تواند آنها را به شدت مضطرب و حتی ناامید کند.

امضای صادق‌ها

برای آنکه بدانید با فردی صادق روبه‌رو هستید یا نه، می‌توانید از او بخواهید یک فرم را هم امضا کند. بررسی‌ها می‌گوید اگر او بالای فرم

را امضا کرد، احتمالاً آدم راستگویی نیست، اما اگر پایین فرم را امضا کرد، بیشتر می‌توانید به گفته‌هایش اعتماد کنید. از نظر آنها کسانی که بالای فرم را امضا می‌کنند، کمتر به تعهدات شان پایبند می‌مانند؛ پس بهتر است قبل از اعتماد کردن بهانه‌ای برای گرفتن امضایش پیدا کنید.

امضای لجبازها

اما اگر طرف مقابل تان در امضایش از خطوط عمودی استفاده می‌کند، باید بدانید با فردی لجباز روبه‌رو هستید که معمولاً هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد، چراکه این افراد، معمولاً روی تصمیم‌ها و کارهایی که می‌خواهند انجام بدهند، پافشاری می‌کنند. البته این خصلت آنها همیشه هم بد نیست، چون برای رسیدن به چیزی می‌که می‌خواهند تلاش و پافشاری می‌کنند، اگر شما هم آدم لجبازی هستید، احتمالاً با چنین فردی آسان کنار نمی‌آیید.

امضای عصبی‌ها

اگر با فردی روبه‌رو هستید که امضایش شلوغ است، بدانید که شخصیتی مضطرب و ناآرام دارد به ویژه اگر این شخص، امضایی با شکل‌های درهم و آشفته را انتخاب کرده است، می‌توانید آسان‌تر، احتمال مضطرب بودنش را مطرح کنید. چنین فردی آسان از کوره در می‌رود، پس در مقابل او کمی محتاط‌تر رفتار کنید. بعید نیست که این افراد آدم‌های شکاکی باشند و بخواهد از همه رفتارهای شما سر در بیاورند.

امضای مهربان‌ها

آدم‌های مهربان و بخشنده، هنگام امضا کردن، قلم را بسیار آرام روی کاغذ حرکت می‌دهند. سادگی امضای آنها، از قلب ساده شان خبر می‌دهد. آنها یا شخصیتی ساده دارند یا سواد بالایی ندارند. این افراد به راحتی حرف دیگران را باور می‌کنند و خودشان هم برای بزرگ‌تر جلوه دادن شخصیت شان به دروغ و فریب رو نمی‌آورند.

امضای سخت‌کوش‌ها

کسانی که در امضایشان از خطوط منحنی و بدون زاویه استفاده می‌کنند، آدم‌های سخت‌کوشی هستند که با هوش و پشت‌کار فراوانشان به هر چه بخواهند می‌رسند. این افراد برای رسیدن به اهداف خود بسیار مصمم و

پر تلاش هستند و تا رسیدن به هدف شان، صبور و بردبارند. آنها حتی با وجود مشکلات هم، هرگز از تصمیم شان منصرف نمی‌شوند.

امضای خجالتی‌ها

کسانی که کوتاه و کوچک امضا می‌کنند، افرادی خجالتی هستند که اعتماد به نفس پایینی دارند. آنها توانایی‌های خودشان و معمولاً خود را در حاشیه قرار می‌دهند و در مهمانی‌ها به راحتی با غریبه‌ها صمیمی نمی‌شوند. آنها آنقدر به خودشان بی‌اعتماد هستند که حتی نمی‌خواهند در صفحه کاغذ جای زیادی را اشغال کنند و سعی می‌کنند امضایی کوچک داشته باشند.

حکمت و فلسفه‌ی روزه

چهارم: جامعه‌ی اسلامی احساس می‌کند که حقوق همه‌ی مسلمانان با هم مساوی است با وجود اختلاف طبقات و سویه شان؛ هیچ گروهی بر گروه دیگر تفوق و بر تری ندارد.

پنجم: برای انسان در یک جامعه‌ی اسلامی یگانگی، وحدت و یک‌پارچگی هدف، فکر، راه و مسیر را نشان می‌دهد؛ به نحوی که دل‌ها متوجه شده و شعور به تحرك در می‌آید؛ تا عزت، مجد، بزرگی و وحدت یکپارچگی حقیقی اسلام را به دست آورد.

ششم:جسم انسان را بطور عام آماده ساخته، و جهاز هضمی را برای مدتی به طور خاص راحت می‌سازد. چاقی جسد را شفا بخشیده و نظام گوارش را دوباره درست می‌کند و مریضی قلب، دردهای مفاصل، فشار خون و یا هم مریضی قند را بر طرف می‌سازد.

برادران و خواهران گرانقدر! چقدر خوب است تا از مدرسه روزه این معانی و حکمت‌ها را بدست بیاورید، در این ماه گران‌بها و مبارک، با دل‌های ترسناک وخاشع، چشم‌های پر از اشک و نفس‌های پاک و با ایمان به مدرسه ی روزه داخل شوید؛ تا از چشمه های فیاض، فیوضات پر برکت، روحانیت نور افکن، درس‌های قیمتی و گران‌بهای آن بایقین جازم، نور ایمان، اراده قوی، وحدت هدف، احساس شعور، قوت دفاع، پاکی تقوا، اخلاص اطاعت و عزم جهاد توشه بگیرید؛ تا در مقابل مشکلات استقلت کرده و ریشه کفر و الحاد را از بین برده و فساد شایان را ختم نمایند و تا یک دولت اسلامی را بر پا نموده، زمین را با نشر دین مقدس اسلام در سراسر جهان اعمار نمایند تا اینکه به چشم سر؛ انسانیت ثابت و پا بر جا را به سوی هدایت و راهنمایی ببینیم. و در اخیر می‌خواهم سخنانم را توسط؛ قطعه شعری از حائزری خاتمه بدهم.

نه تنها روزه ترک آب و نان است

که ترک کار بد مقصود آن است

کسی را روزه می باشد مسلم

که ترک بد کند چه بیش و کم

به عصیان روزه باش از هر گناهی

و گرنه نیستت بر روزه راهی

محمدکاظم کلّخمی

خبر به دورترین نقطهٔ جهان برسد

نخواست او به من خسته – بی‌گمان – برسد

شکنجه بیشتر از این؟ که پیش چشم خودت

کسی که سهم تو باشد، به دیگران برسد

چه می‌کنی، اگر او را که خواستی یک عمر

به راحتی کسی از راه ناگهان برسد...

رها کنی، برود، از دلت جدا باشد

به آن‌که دوست‌ترش داشته، به آن برسد

رها کنی، بروند و دو تا پرنده شوند

خبر به دورترین نقطهٔ جهان برسد

گلایه‌ای نکتی، بغض خویش را بخوری

که هق‌هق تو مبادا به گوششان برسد

خدا کند که... نه! نفرین نمی‌کنم، نکند

به او، که عاشق او بوده‌ام، زیان برسد

خدا کند فقط این عشق از سرم برود

خدا کند که فقط زود آن زمان برسد

این غزل را من باری در جایی دیدم و آن‌قدر برایم متمایز و برجسته به نظر آمد که مطلعش را بیشتر و بیشتر از نام شاعرش به خاطر سپردم. باری در میان جمعی از دوستان، خبر درگذشت نابهنگام «نجمه زارع» را شنیدم، ولی این خبر آنگاه برایم تکان‌دهنده شد که توأم شد با این تکمله که سرایندهٔ غزل «خبر به دورترین نقطهٔ جهان برسد»

باری، این غزل از روان‌شاد نجمه زارع، آشفشانی از عواطف است، ولی نه با فورانی یکدم، بلکه پیوسته و متوالی که در طول غزل امتداد می‌یابد و دم به دم قوی‌تر می‌شود.

شایسته است که پیش از بحث دربارهٔ دیگر جوانب این شعر، نگاهی به ساختار معنایی‌اش بیفکنیم و بنگریم که در این‌ساحت، چه بدیاعی در آن می‌توان یافت.

این غزل، عاشقانه است، ولی یک عاشقانهٔ خاص و عینی. یعنی از آن دسته شعرهایی نیست که در آنها فقط کلیاتی از مفاهیم عاشقانه مطرح می‌شود و با یک اظهار محبت کلی خاتمه می‌یابد.

در اینجا شاعر یک حالت خاص عاشقانه را ترسیم کرده‌است، چیزی که اکنون به «عشق مثلث» شهرت یافته و البته از دستاویزهای غالب اصحاب سینما در عصر حاضر است.

البته این مفهوم در شعر کهن ما نیز بی‌سابقه نیست. در مجموع هر جا که پای «رقیب» به میان می‌آید، به نوعی عشق مثلث در کار است. ولی تفاوت اصلی در این میان، این است که رقیب در شعر قدیم ما غالباً کلی و حتی قدری اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. او همیشه آدمی است بدجنس و بدذات که هیچ‌گاه نیز از هالهٔ ابهام بدر نمی‌آید و هیچ توصیف دیگری جز همین که معشوق را از چنگ عاشق می‌ریاید، از او نمی‌یابیم. از این گذشته، احساس عاشق نسبت به او معلوم است که تنفر است، ولی احساس خود معشوق نسبت به رقیب به خوبی ترسیم نمی‌شود. گویا معشوق متاعی است که در میان عاشق و رقیب مبادله و یا بر سر آن جنگ و دعوا می‌شود. حتی درست‌تر بگوییم، نقش رقیب در این شعرها پررنگ‌تر از خود معشوق است. معشوق در اینجا آدمی است بی‌اختیار، ناپایدار و دهان‌بین.

ولی در این شعر از نجمه زارع، رقیب یک انسان معمولی است، کسی همانند خود عاشق، و حتی شاید از خود او برای آن معشوق شایسته‌تر است، چنان که معشوق او را از شاعر بیشتر دوست می‌دارد «به آن که دوست‌ترش داشته، به آن برسد.» از سویی دیگر، شاعر با همه شکنجه‌ای که احساس کرده است، باز هم آنان را دو پرنده می‌داند. چنین نیست که معشوق، کبوتری باشد، مثلاً در چنگال باز یا عقاب. آنها از یک جنس‌اند و با هم پرواز می‌کنند. به واقع اینجا انتخاب معشوق در کار است، نه آدم‌ریایی رقیب. چنین است که شعر، بسیار صادقانه و طبیعی می‌نماید، نه تصنعی و اغراق‌آمیز.

این رفتار صادقانه و طبیعی، در کلّ شعر موج می‌زند. به واقع هیچ‌یک از این سه تن، از دایرهٔ انسانهای معقول و معمولی محیط ما بیرون نمی‌شوند.

سال اول ■ شماره چهارم ■ جوزای ۱۳۹۴ آفتابی

نگاهی به شعری از شادروان نجمه زارع



نمی‌دانم این توصیف را دربارهٔ نمایشنامه‌های شکسپیر در کجا خواندم که در آنها، انسانها هیچ‌گاه از قالب انسانهای طبیعی بیرون نمی‌شوند و رفتارهایشان نیز هیچ‌گاه خارق‌العاده نیست. به همین سبب، خوانندهٔ این آثار، می‌تواند ماجرا را کاملاً واقعی پنداشته و حتی این وقایع را با زندگی خود نیز مقایسه کند؛ و این چیزی است که مثلاً در آثار ویکتور هوگو نیست، چون در آنجا غالب قهرمانان، آدمهایی غیرمعمول‌اند با رفتارهایی خارق‌العاده.

باری، هیچ‌یک از این سه ضلع مثلث در این شعر رفتار یا شخصیتی اغراق‌آمیز ندارد. شاعر با این‌که در این رویداد را همانند یک شکنجه تلقی می‌کند، می‌پذیرد که بالاخره محبت میان آن دو ضلع دیگر بیشتر بوده است. و باز او با وجود این شکنجه، آن‌قدر خوبشندار هست که نخواهد حتی هق‌هق او را بشنوند. اما با این خوبشنداری، گاهی هوای نفرین می‌کند و باز محبتی که دارد مانع این کار می‌شود. به واقع در اینجا او را درگیر دو حسّ متضاد می‌یابم که هیچ یک بر دیگری غلبه نمی‌یابد و این، از لطایف این غزل است.

به واقع این غزل برخوردار از یک احساس ساده و یکنواخت نیست، بلکه ترکیبی از احساسهای گوناگون و گاه متضاد را در خود دارد و حفظ چنین حالتی در یک شعر، بسیار سهل نیست. این زیر و رو شدن و تغییر احساس در بیتهای متوالی، به غزل تنوع و کششی دلپذیر داده است. شعر از توصیف رنج و حسرت شروع می‌شود، به بغض و گلایه می‌رسد و تا سرحدّ نفرین پیش می‌رود، ولی این احساس دوباره به دوستی برگشت می‌کند و در نهایت به یاسی امیدوارانه می‌رسد. شاعر چون نمی‌تواند این تضاد احساسی را تحمل کند، در نهایت آرزومند فراموش کردن این ماجرا می‌شود و بی‌صبرانه آن روز را انتظار می‌کشد.

اینجا نیز سخن شاعر طبیعی و بر مبنای عواطف عموم انسانهاست. او یک قهرمان نیست تا بخواهد همه عمر را با آن عشقِ سوخته سر کند. از آن طرف هم چنان ضعیف نیست که آرزوی مرگ کند و تیشه بر سر خویش بزند. او همانند بسیاری از کسانی که از وصالی نومید شده‌اند، آرزومند فراموش کردن این ماجرا و ادامهٔ یک زندگی طبیعی است.

این تضاد ظریف را ملاحظه کنید. شاعر در جایی می‌گوید «کسی که سهم تو باشد به دیگران برسد»، یعنی معشوق را از آن خود می‌داند، در حالی که در جایی دیگر اعتراف کرده است که «به آن که دوست‌ترش داشته، به آن برسد.» گویا شاعر با وقوف به این حقیقت، باز هم معشوق را سهم خود می‌داند و این نیز از خصایل انسانهاست که در این امور، به آسانی تسلیم یک رویداد منطقی نمی‌شوند.

ویژگیهایی که تا کنون برشمردیم، قوت نفوذ این غزل را افزایش داده است. شعر حکایت یک انسان واقعی است نه یک قهرمان، پس می‌تواند همه انسانهای واقعی را به کار آید و پناهگاه عاطفی‌شان در لحظاتی باشد که چنین حالتی را تجربه می‌کنند. واقعیت این است که بیشتر مردم امروز، از جنس لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد نیستند. از جنس کسانی‌اند که در این غزل توصیف شده‌اند. پس این هم‌ذات‌پنداری (اگر اصطلاح را درست به کار برده باشم) بهتر صورت می‌پذیرد.

می‌پذیرم که این حالت، این عشق مثلث، یک حالت خاص است و به همین لحاظ، ممکن است شعر فقط برای کسانی کاربرد خاص عاطفی یابد که چنین ماجرای داشته‌اند. طبعاً ما در اینجا با یک محدودیت حوزهٔ کاربرد شعر روبه‌رویم، ولی از جانی دیگر، در این موقعیت خاص، شعر قدرت نفوذ بسیاری می‌یابد، چون توصیفی عینی و دقیق دارد.

خوب است قضیه را با مثالی دیگر روشن کنم. تصویر «مرگ» در غالب شعرهای ما کلی و عام است، یعنی مرثیه‌های ما، غالباً به درد همه آنانی که کسی را از دست داده‌اند، می‌خورند. ولی اگر شاعری نوع خاصی از مرگ (مثلاً مرگ بر اثر تصادف در یک بزرگراه) را توصیف کند، این شعرش محدودیت حوزهٔ کاربرد خواهد داشت و فقط کسانی را به کار می‌آید که با چنان مرگی روبه‌رو شده‌اند. ولی در عوض برای همان گروه از عزاداران، بسیار ملموس و تأثیرگذار است. به واقع اینجا دامنهٔ کاربرد کمتر، ولی قوت نفوذ بیشتر می‌شود.

در این غزل، آشکارا، عاطفه بر دیگر عناصر شعر غلبه دارد. شعر گاه فاقد هر تصویری است و نیز از هنرمندیهای زبانی و موسیقایی بهرهٔ چندانی ندارد و حتی گاه مختصر خللی از این جهات می‌یابد، چنان که در اینجا ما ناچاریم «ا» کلمهٔ «این» را در تلفظ محسوب داریم، در حالی که بهتر بود در «از» ادغام شود و به صورت «ازین» خوانده شود.

شکنجه بیشتر از این؟ که پیش چشم خودت

کسی که سهم تو باشد، به دیگران برسد

ولی با این‌همه، شعر را از نظر ساختار، استوار می‌یابیم و برخوردار از ریزه‌کاریهای بلاغی. مطلع شعر بسیار تکان‌دهنده است، مخصوصاً مصراع اول. با این مصراع، شاعر روایت را از نیمه آغاز می‌کند. سپس آنچه را از نظر زمانی پیش از آن اتفاق افتاده است، در بیتهای بعد می‌آورد. این مصراع، باری دیگر در موقعیت طبیعی خودش در بستر روایت تکرار می‌شود و این هم یک تکرار زیباست، چون ما همیشه عادت کرده‌ایم که مصراع مطلع را در پایان شعر بشنویم (یعنی همان ردالمطلع که از صنایع کهن شعر فارسی است و البته در غزل امروز هم به نوعی احیا شده است.) ولی اینجا این ردالمطلع در بیتی غیر از مقطع اتفاق می‌افتد و این خالی از لطفی نیست.

شعر روایی است، ولی این روایت به کمک توصیف واقعی رخدادها پیش نمی‌رود، بلکه به کمک بیان احساسات شاعر پیش می‌رود. در واقع شاعر با شرح گام به گام احساسش، داستان را نیز به صورت غیرمستقیم پیش می‌برد. این دقیقاً برخلاف روشی است که مثلاً وحشی بافقی در مسمط معروف «دوستان شرح پریشانی من گوش کنید» در پیش گرفته است. درونمایهٔ هر دو شعر، شبیه هم است، ولی در آنجا روایت کاملاً خطی و سنتی است و حتی گاهی کسل‌کننده، با مقدمه و مؤخره‌ای کاملاً کلیشه‌ای.

و باز نکتهٔ دیگر در غزل نجمه زارع، این است که شاعر زمان گذشته را روایت می‌کند، ولی فعلها همه مربوط به آینده‌اند و این هم خالی از غرابتی نیست.

و بالاخره این شعر، از یک خاصیت مهم بلاغی برخوردار است، حسن مطلع و در عین حال، اوج گرفتن لحظه به لحظهٔ شعر. بسیاری شعرها حسن مطلع دارند و گاه به واسطهٔ همان مطلع خویش مشهور می‌شوند، همانند غزل «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟» از مرحوم شهریار. ولی به تدریج، همانند شعله‌ای روی به خاموشی می‌گذارند. ولی در غزل زارع، با آن‌که مطلع برجسته است، اوج عاطفی غزل، در اواخر آن است. بیتها همانند پتک‌هایی‌اند که هر بار محکم‌تر کوبیده می‌شوند.

کلام آخر این که ما البته هیچ‌گاه نمی‌توانیم مدعی شویم که شاعر از یک تجربهٔ واقعی زندگی خویش سخن می‌گوید. چه بسا که شعر هیچ زمینهٔ تجربی در شاعرش نداشته است، ولی مهم این است که او توانسته است این حالت را درست دریابد و درست توصیف کند و همه احساسات متضاد حاصل از آن را به تصویر بکشد. این برای ما مهم است و آموزنده.

منبع:

صفحه فیس‌بوک محمدکاظم کاظمی.

۲۴ جوزا، روز جهانی مادر، برای همه مادران مهربان

و عزیز خجسته باد، آرزومندیم که خداوند بزرگ چشم‌های همه مادران را با اشک شوق، تر داشته باشد.

به این مناسبت شعری از شاعر شعرهای قشنگ، کاوه جبران، از کتاب **آفتاب تعطیل**، پیشکش به همه مادران عزیز.

مادر

باز آمدم که فکر تو را آب و گل کنم

مادر اجازه است کمی درد دل کنم

مادر اجازه است که چیزی بگویمت

از حس دردناک مریضی بگویمت

از حس دردناک خودم، کودک خرت

اصلن بلاى بد شده این بچه بر سرت

هرگز بنای کاخ امیدت نبوده‌ام

دستی به روی موی سپیدت نبوده‌ام

مادر ببین که دربه‌دری عادتَم شده

شب‌ها شراب و لندغری عادتَم شده

شب‌ها و روزها شده من خانه نیستم

اصلن به زنده‌گی سر سوزن... نه نیستم

یک‌سو شراب و شعر و جهانی شبیه گور

یک‌سو پخوف و نیچه و لعنت به بوف کور

یک‌سو فرار و نفرتی از هر چه آدم است

یک‌سو دلی که سخت گرفتار مریم است

افتاده‌ام میان بلاهای روزگار

کس نیست یک صدا بزند های روزگار!

*** * ***

مادر غمی بزرگ دلم را گرفته است

تقدیر شوم من پی خوبی نرفته است

تو قصد – سبلی که زدی – را نداشتی

از من تو انتظار بدی را نداشتی

می‌خواستی که سایهٔ روی سرت شوم

فرزند نیک سیرت و نام‌آورت شوم

می‌خواستی که مرد بزرگی شوم، نشد

بُرنده مثل پنجهٔ گرگی شوم، نشد

مادر! بیخش، چون همه‌اش اشتباه بود

کوه بزرگ ذهن تو هم مشت کاه بود

من مرد روزگار خودم هم نمی‌شوم

پی برده‌ام به این‌که من آدم نمی‌شوم

من خسته از تمام جهان، خسته از خودم

آخر به سیم آخرین زنده‌گی زدم

مادر! گپی برای من از زنده‌گی نگو

دیگر نیاز نیست به تحقیق و جست‌وجو

من مویه‌مو تمام جهان را شناختم

یعنی که دردهای کلان را شناختم

یعنی جهان و سکس و شرابش دروغ بود

اندیشه‌های خوب و خرابش دروغ بود

سر بر هزار مسألهٔ و ماجرا زدم

بر هرچه شعر و فلسفه شد پشت پا زدم

باز آمدم که قصهٔ دیو و پری کنی

افسانه‌های بچهٔ کاکل زری کنی

باز آمدم که باز نصیحت کنی مرا

وقتی که شیطنت بکنم لت کنی مرا

چیزی به آن نصیحت خویت نمی‌رسد

دردی به درد سبلی و چویت نمی‌رسد

باز آمدم که پیش تو راحت شوم کمی

پندی بده مرا که خجالت شوم کمی

آغوش تو حقیقت دنیا و زنده‌گی‌ست

این زنده‌گی بدون تو دنیای گنده‌گی‌ست.

سرخیل اخبار

✓ «سلام و احترامات صمیمانه‌ی خویش را به حضور قوماندان صاحب امنیه تقدیم می‌داریم؛ اما بعد، ببخشید جسارت هم می‌شود؛ همی منسوبین پولیس به موترهای شان تیل میندازند یا مَرچ؟؟»

✓ از «توخی» و کم‌کاری تا «علوی» و بیماری؛

جواد علوی سرپرست حقوق بشر غور؛ ۹۰ در صد کارمندان دولت را به شمول محمدامین توخی معاون والی غور و رییس‌های ادارات دولتی، به فرار از کار متهم نمود. هم‌چنان حمیدالله متحد عضو شورای ولایتی غور با تایید گپ‌های آقای علوی، سیدانور رحمتی سرپرست ولایت را «انسان نهایت مفسد و بی‌کاره» عنوان نموده به قافله علوی پیوست. این در حالی‌ست که آقای توخی خطاب به علوی گفت: «کسی که چنین ادعای ره کرده، فکر می‌کنم که به همو روز دوی خوده به وقت نخورده بوده یا کدام مشکل ذهنی بریش خلق شده یا از ادارات دولتی اصلن خبر نداره»

✓ مردم متفکر، ولسوالی بی‌تعمیر؛

دعای پیر رفته که تعمیر ولسوالی دولتیار جور نشوه، چند سال پیش که قرار بود این تعمیر اعمار گردد، نسبت بی‌اتفاقی و سخاوت‌مندی مردم ولسوالی دولتیار، پول اعمار آن به ولسوالی دولینه تحفه داده شد. «خدا آن ملتی را سروری داد.»

✓ طلاق طالبانی زنان و خاموشی عالمان؛

چندی پیش طالبان، یک سرباز اردوی ملی را در قریه سرآب ولسوالی دولتیار، به جرم کار کردن در دولت مجبور به طلاق خانمش کردند و با گرفتن هفت هزار افغانی پول نقد و یک گوسفند، دوباره نکاح ایشان را بسته نمودند. این در حالی‌ست که عالمان دین و مقامات در زمینه، به خاموشی عجیبی به سر می‌برند.

✓ «گر همین سازوکار باشد، حال این شهر، خراب می‌بینم.»

شهرداری فیروزکوه با توزیع ساحه‌های سبز و حریم دریا، رکورد تاریخی این شهرداری را بسته کرده است، ساحه‌هایی که مربوط پلان سوم شهری می‌شد و قبلاً غیرقانونی توزیع شده بود، به تاریخ ۱۳۹۲/۸/۱۴ بعد از فیصله جلسه اداری مقام ولایت و ابراز نظر هیأت موظف که از طرف آن مقام توظیف شده بود، ساحه‌های مذکور تخریب گردید؛ اما پس از برکناری آقای همراز این ساحه‌ها دوباره توزیع و بازسازی شد، این درحالی‌ست که حریم دریا با توزیع دکان‌ها و ساخت دیوارهای همو رقمی تنگ شده می‌رود و آب دریا به غم مانده تا سال‌های بعد از کجا بگذرد؟

اسلام و سوءاستفاده از آن



مبارزه را به امر خداوند به راه انداختند و بر هرطرف که روی می‌آوردند موفق می‌شدند و پیروزی و سربلندی را از آن خویش می‌کردند، دیری نگذشت که صاحب حکومت و سپاه شکست‌ناپذیری شدند که در هر طرف دنیا ندای اسلام را رسانیدند و هنوز یک قرن نگذشته بود که از یکسو فتوحات تا هند و از سوی دیگر تا اسپانیا و همچنین روم شرقی را در زیر سلطه خویش درآوردند و یگانه حکومت نمونه و عدالت‌پیشه‌ی که در تاریخ ثبت نشده بود، مسلمان‌ها بودند که به نام شان رقم زدند، چون برای انسان‌ها حق قایل شده بودند، برده‌گی را از میان بر می‌داشتند و بالای نظام طبقاتی خط بطلان می‌کشیدند، با ظلم و استبداد مبارزه می‌کردند، اخلاق اسلامی را در روان انسان‌ها نهادینه می‌ساختند، قتل و قتال را با جاری نمودن احکام قصاص و دیه یا خون‌بها گم کرده بودند و برای جامعه اسلامی، زندگی مملو از خوشی‌ها را به ارمغان آوردند. وحشت و دهشت را از جامعه، ریشه‌کن کردند و فقط همگی بارفاه و صمیمیت زندگی را به پیش می‌بردند و بس. این بود گذشته‌ها و پیروی از اسلام ناب که بدون شک سعادت بشر را در قبال داشته است.

تا زمانی که مسلمان‌ها اندکی پابندی به اوامر و نواهی اسلام داشتند و اطاعت از شریعت و حکومت اسلامی را برای خویش، واجب می‌پنداشتند، با عزت و سربلندی در هر گوشه و کنار دنیا بارفاه و آسایش زندگی را به سر می‌بردند. جای تاسف است که عده‌ی از مسلمان‌ها با همان افکار و اندیشه‌های جاهلیت زندگی‌شان را به سر می‌برند و با افکار مملو از نظام طبقاتی و فرعونی و ظلم و ستم زندگی می‌کنند و برای عده‌ای سهم نمی‌دهند که از زندگی و آزادی‌اش دفاع نمایند. همین که حکومت اسلامی پارچه پارچه شد و هر یکی با مغروری و اقتدارگرایی علیه یکدیگر به مبارزه افتادند قوت و قدرت‌شان سلب شد. اسلام از یاد شان رفت و فقط نام اسلام بالای‌شان اطلاق می‌شد، چون از نگاه آیات قرآن اطلاق اسلام به عملکرد می‌شود و عمل کردن را که مسلمان‌ها از یاد بردند در قعر چاه‌های هلاکت افتیدند و غرق شدند و در لجن‌زار فرو رفتند، چون که گوشه‌گیری پیدا نمود.

فقیر احمد فکور

از بدو طلوع انسانیت تا هنوز هستند کسانی که دنبال گمشده‌ای می‌باشند، تا آن‌را بیابند و وجدان آرام داشته باشند. اگر به بیراهه بودند، در جهل غوطه ور بودند، در طوفان‌های بی‌عدالتی شناور بودند، در امواج متلاطم دریای زندگی، نفس آرام نمی‌کشیدند و حق و حقیقت را در زیر سایه‌ی افکار مستبدین و بیدادگران زمان می‌دیدند که اسیر است. سرانجام دیدند که درخت استبداد؛ حتی تنومند شده و صاحب شاخ و برگ شده است و ریشه‌هایش افکار و اندیشه‌ها را به تسخیر خویش درآورده است.

مردان اندیشه و فرهنگ مبهوت مانده بودند، که کجا بروند و چه راهی را ادامه دهند و انتخاب کنند، در این وضعیت ناسازگار زندگی بشریت بود که ناگاه خدای عالم به خاطر نجات انسان‌ها از این نابسامانی‌های زندگی، آخرین پیامبران، محمد مصطفی (ص) با کامل‌ترین شریعت فرستاد تا جامعه‌ی انسانیت را با تمام امراض روحی و جسمی‌اش مداوا نماید، از نظام خانواده تا اقتصاد، سیاست و هر آنچه که به نفع بشر است را برایش عرضه نمود.

از این جهت می‌توان گفت که بروز افکار و اکتشافات انسانیت و رشد و ترقی‌شان در عرصه‌های مختلف زندگی از ساختار حکومت‌ها تا سر و سامان بخشیدن فرهنگ، اقتصاد، سیاست و صنعت، در این ورطه‌ی خاکی بعد از اسلام بوده است که برای همه هویدا است، و یگانه بیدارگر واقعی انسان‌ها اسلام و شریعت آن بوده که از غفلت همه را آگاه نموده و یگانه راه خوب زیستن و زندگی درست و انسانی خاطر نشان کرده و درباره معلومات ارایه کرده و مردمی که در قعر هلاکت و فلاکت به سر می‌بردند، مانند حیوانات چندین خانواده در یک اتاق یا زیر یک چتر یا سقف زندگی می‌کردند، اسلام بود که آموخت تا هر فامیل باید تنها صاحب یک اتاق باشد و مانند حیوانات زندگی نکنند این یک مثال مشت نمونه خروار از عدم انسجام نظام خانواده بود همین‌طور اسلام از نظام خانواده شروع تا اجتماع را تنظیم کرد.

همین که مسلمان‌ها با آغاز فعالیت‌شان از صفر شروع شده بود دیری نگذشت که صاحب قدرت و قوت شدند و جنگ و

آگاهی‌های بازرگانی شما در این جا



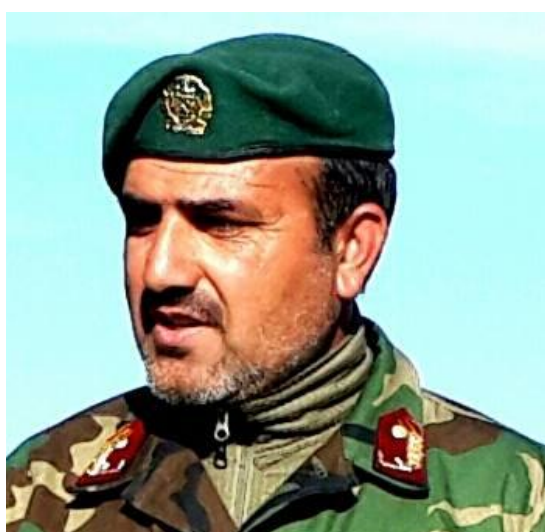
شبکه خصوصی راديو سرحد در سال ۱۳۹۲ خورشیدی در شهر فیروزکوه مرکز ولایت غور پایه‌گذاری گردید و روی موج ۸۹.۸ اف ام شروع به نشرات نمود که در همه بخش‌ها برای مخاطبان خود برنامه داشته است. شبکه راديو سرحد در آینده‌های نزدیک نشرات خویش را به همه ولسوالی‌های غور گسترش خواهد داد.

کشته‌وز خمی‌شدن شانزده تن

مخالف دولت در ولسوالی‌های دولینه و پسابند



ما صلح می‌خواهیم...



مسوولین اداره محلی غور می‌گویند که دگروال شعیب بخشی قوماندان کندک اول ارتش ملی این ولایت به تاریخ ۲۳ جوزا در نبرد با طالبان کشته شده است.

اما وبسایت خبرسانی جام غور، به نقل از باشندگان محل نوشته که «دگروال شعیب بخشی ساعت پنج عصر روز شنبه در منطقه چهل‌گری ولسوالی دولینه، حینی‌که همراه افرادش از کوه پایین می‌آمده، شهید شده است.»

از سوئی هم پاسوال غلام مصطفی... ادامه در برگ (۲)

مسوولین اداره محلی غور از کشته‌وز خمی‌شدن ۱۶ طالب مسلح در عملیات مشترک نیروهای امنیتی در ولسوالی‌های پسابند و دولینه ولایت غور خبر داده‌اند.

عبدالحی خطیبی سخنگوی سرپرست ولایت غور گفت: در این عملیات شش طالب مسلح مخالف دولت از سوی نیروهای امنیتی کشور کشته و ۱۰ تن آن‌ها زخم برداشته‌اند؛ اما از نیروهای امنیتی کشور به شمول دگروال شعیب بخشی قوماندان کندک ارتش ملی، دو تن به شهادت رسیده‌اند.